جلسه 206- 1448

**دوشنبه - 28/01/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در توارد حالتین بود، مثل اینکه شخصی می داند یا ساعت 7 وضوء گرفته است و ساعت 8 خواب رفته، یا بالعکس. آیا استصحاب طهارت و استصحاب حدث جاری هستند و با هم تعارض می کنند یا هیچ کدام جاری نیستند و یا در مقام تفصیل هست؟

عرض کردیم پنج قول در مسئله هست:

قول اول: قول به جریان هر دو استصحاب و تعارض آن مطلقا، چه هر دو مجهول التاریخ باشند، چه یکی معلوم التاریخ و دیگری مجهول التاریخ. و بعد از تعارض و تساقط نسبت به آنچه که طهارت در آن شرط است مثل نماز، قاعده اشتغال می گوید باید تحصیل شرط بکنید و وضوء بگیرید.

در اینجا یک نکته ای هست عرض کنم و بعد وارد بحث راجع به سایر اقوال بشویم.

شبهه جریان اصل برائت در توارد حالتین

برخی شبهه کرده اند گفته اند که چرا در توارد حالتین ما قاعده اشتغال جاری کنیم؟ کسی مکلف است به وضوء که محدث باشد، متطهر که مکلف به وضوء نیست، آن شخصی مکلف است به وضوء که وضوء ندارد، به او می گویند توضأ و صلّ، کسی که وضوء دارد فقط به او می گویند صلّ. و این شخص وقتی شبهه مصداقیه متطهر است پس امر تکلیفش دائر است بین اقل و اکثر، نمی دانیم آیا به او گفته اند صل یا گفته اند صل مع الوضوء که توضأ و صلّ. اصل برائت از امر او به وضوء جاری می شود.

امر ضمنی با اتیان جزء ساقط نمیشود، زیرا در سقوط مثل ثبوت ضمنی است

این شبهه ضعیف است، چرا؟ برای اینکه ما در امر در مرکب ارتباطی همانطور که به هر جزء امر ضمنی داریم و این جعل امر به این جزء جعل مستقل نیست جعل ضمنی است، سقوط این امر ضمنی هم ضمنی است، همانطور که ثبوت آن ضمنی است سقوط آن هم ضمنی است، یعنی تا کل مرکب را ما نیاوریم امر حتی به آن اجزائی که قبلا آورده ایم ساقط نشده است، چون اگر بخواهد امر به اجزائی که قبلا آورده ایم ساقط بشود معنایش این است که استقلال برای آن اوامر ضمنیه قائل شدیم و جعل آنها را مستقل دانستیم، واین خلف فرض است. وجهی هم ندارد که ما بگوئیم امر ضمنی به تکبیرة الاحرام مثلا با اتیان به تکبیرة الاحرام ساقط می شود ولو هنوز بقیه اجزاء نماز را نیاوردیم، چرا ساقط بشود؟.

عدم داعویت برای امر ضمنی در صورت احراز اتیان به جزء

اینکه داعویت و محرکیت ندارد این امر ضمنی به تکبیرة الاحرام که ما بار دیگر تکبیرة الاحرام بگوئیم، درست است، داعویت و محرکیت عقلیه ندارد در مواردی که علم داریم به اینکه قبلا تکبیرة الاحرام گفته ایم، ولی در موارد شک در تکبیرة الاحرام عقل برای آن امر داعویت و محرکیت قائل است. داعویت و محرکیت برای امر ضمنی در فرضی که احراز بکنیم اتیان آن را، بله ما هم قائل نیستیم، اما اینکه بگوئیم خود امر ضمنی به تکبیرة الاحرام مثلا با اتیان به تکبیرة الاحرام ساقط می شود، همینطور که أجزاء نماز را می آوریم امر به آن جزئی که می آوریم ساقط می شود آخر نماز فقط می ماند یک امر به سلام دادن؟ این وجهی ندارد.

اگر سقوط امر با امتثال به ملاک لغویت بقاء این امر است، در امر ضمنی که اینطور نیست، بقاء امر ضمنی به اجزائی که قبلا آورده ایم که لغو نیست، چون جعل مستقل ندارد، یک جعل رفته است روی امر به کل نماز، و تا آخرین جزء را نیاوریم این امر باقی است به کل اجزاء. ولذا برفرض این شخص قبلا وضوء گرفته است، اما امر به وضوء امر نفسی استقلالی که نبود، امر به مرکب ارتباطی بود که توضأ وصلّ، مثل این است که امر به تکبیرة الاحرام که جزء نماز است داریم، واین امر ضمنی است، تا سلام نماز را ندهیم این امر به تکبیرة الحرام هم که ارتباط ضمنی دارد با بقیه اجزاء نماز باقی است.

بله عقلا داعویت و محرکیت ندارد، ولی همین عقل در موارد شک در امتثال برای این امر ضمنی داعویت و محرکیت قائل است. ولذا این کسی که قبلا وضوء گرفت نگوئید که امر به وضوء ندارد امر به ذات نماز دارد، نخیر او هم امر به نماز با وضوء دارد، منتهی اگر احراز بکند که وضوء دارد این امر ضمنی به وضوء محرکیت و داعویت ندارد نه اینکه این امر ساقط است و تبدیل می شود به ذات اقل که کاملا غیر عرفی است. مخصوصا در جائی که امکان هدم آن امتثال سابق هست، در وضوء شخص می تواند احداث حدث بکند، ولذا اونی که شرط است وضوء و ابقاء وضوء است تا آخر نماز، واین مؤید این است که امر به وضوء با احداث وضوء ساقط نمی شود و تا پایان نماز این امر باقی است.

شبهه برائت از بقاء تکلیف بعد از نماز

بله ما در بحث قاعده اشتغال مطلبی را مطرح کردیم، وآن این بود که این شخصی که با حال توارد حالتین در طهارت و حدث اگر رجائا نماز بخواند، بعد از نماز شبهه این است که اصل برائت از بقاء تکلیف جاری می کند، بعد از نماز می گوید اگر من نماز با وضوء خواندم تکلیف ساقط شد ولی اگر نماز بی وضوء خواندم تکلیف باقی است، شک در بقاء تکلیف دارم برائت از بقاء تکلیف جاری می کنم. و این برائت از بقاء تکلیف مرحوم استاد می فرمودند بر قاعده اشتغال ورود دارد، چون قاعده اشتغال حکم عقل است و حکم عقل به نحو علت تامه نیست، حکم عقل به نحو اقتضاء است در موراد اطاعت مولا در موارد شک در امتثال. یعنی عقل حکم به لزوم احتیاط می کند در موارد شک در امتثال، اما مادامی که شرع ترخیص در خلاف آن ندهد. والا قاعده فراغ و قاعده تجاوز در موارد شک در امتثال چون ترخیص می دهد در ترک احراز امتثال ورود دارد بر قاعده اشتغال.

ولذا مرحوم استاد وقتی خدمت ایشان این فرع مطرح می شد ایشان می فرمود مقتضای قاعده همین برائت از تکلیف است، ولکن در خصوص صلاة صحیحه فضلاء در شک در اثناء وقت گفته است اذا شضککت فی وقت فضیلة انک لم تصلها فصلها، اگر شک در اتیان نماز صحیح در اثناء وقت بکنید امر ظاهری دارید به اعاده نماز. در خصوص نماز ایشان می فرمودند نص خاص داریم والا علی القاعده برائت از بقاء تکلیف جاری بود. چون اصل موضوعی که بگوید تو امتثال نکردی نداریم، مورد توارد حالتین است، استصحاب حدث نداریم. اما استصحاب بقاء تکلیف، مرحوم استاد می فرمودند این استصحاب در حکم است، وما استصحاب در حکم را ولو حکم جزئی در شبهات موضوعیه جاری نمی دانیم وفاقا للسید الخوئی، فقط اصل موضوعی را جاری می دانیم. ایشان اینطور می گفتند.

عدم جریان استصحاب عدم اتیان به نماز

سؤال وجواب: استصحاب عدم اتیان ما نداریم، ما نماز خوانده ایم بالوجدان، نسبت به وضوء و حدث هم توارد حالتین است اصل در او جاری نیست ولو بخاطر معارضه، اما استصحاب نفی مجموعِ نمازِ با وضوء این اثر ندارد، چون مجموع من حیث المجموع که موضوع اثر نیست کما بیّن مرارا.

ولذا این استصحاب عدم مجموع من جیث المجموع چون اثبات بقاء تکلیف نمی کند جلو برائت از بقاء تکلیف را نمی گیرد، اونی جلو برائت از بقاء تکلیف را می گیرد که اصل موضوعی باشد اثبات کند بقاء تکلیف را. استصحاب بقاء حدث تا نماز اصل موضوعی است، ولکن فرض این است که استصحاب بقاء حدث با استصحاب بقاء طهارت تعارض و تساقط کرد.

البته به نظر ما این فرمایش استاد ناتمام است و اگر نوبت برسد به نص، معتقدیم آن صحیحه فضلاء در شک در اصل اتیان به فریضه است، اذا شککت فی وقت فریضة انک لم تصلها صلیتها، شک در اصل اتیان که مجرای استصحاب عدم اتیان است، مورد صحیحه که نماز با توارد حالتین در طهارت و حدث نیست، مورد صحیحه فضلاء شک در اصل اتیان به فریضه است که استصحاب موضوعی عدم الاتیان بالفریضه جاری است. ولذا اگر علی القاعده برائت از بقاء تکلیف وارد باشد بر قاعده اشتغال، نص خاص جلو آن را نمی گیرد در اینجا.

استاد: جریان استصحاب حکم جزئی وجوب، وانصراف دلیل برائت از شک در امتثال

ولکن به نظر ما برائت از بقاء تکلیف جاری نیست به دو بیان:

بیان اول: اینکه ما استصحاب حکم جزئی را علی المبنا قبول داریم و اشکال استاد را وفاقا للسید الخوئی به استصحاب حکم جزئی در شبهات موضوعیه تمام نمی دانیم کما بُیّن سابقا.

بیان دوم: این است که عرف موارد شک در امتثال را منصرف می بیند از رفع ما لایعلمون، می گوید ما شک در تکلیف نداریم بلکه شک در امتثال داریم، رفع ما لایعلمون منصرف است به موارد شک در ثبوت تکلیف نه موارد شک در امتثال. ولااقل ارتکاز قطعی عقلائی بر قاعده اشتغال ارتکازی است که به مثابه قرینه لبیه متصله است و مانع از انعقاد اطلاق در حدیث رفع می شود اما جزما او احتمالا. و احتمال انصراف در حدیث رفع کافی است که نتوانیم به آن تمسک کنیم.

هذا کله علی مبنی المشهور که امتثال مسقط تکلیف است.

طبق مبنای عدم سقوط تکلیف به امتثال، نه شک در بقاء تکلیف داریم و نه شک در داعویت تکلیف در موارد شک در امتثال

اما کسانی مثل بحوث که می گویند امتثال مسقط تکلیف نیست، بعد از اینکه شما نماز صحیح هم بخوایند آن امر به نماز باقی است، محرکیت عقلیه ندارد چون امتثال کردید آن را، مولا گفت آب بیاور، شما آب آوردید، امتثال کردید تکلیف را، داعویت امر تمام می شود عقلا. و در موارد شک در امتثال پس ما نه شک در بقاء خود تکلیف داریم چون علم به امتثال هم مسقط تکلیف نیست، یعنی تکلیف مقید نیست شرعا به مادام عدم الامتثال، امر می کند مولا آب بیاور، این امر مقید نیست مولویا به مادام عدم الامتثال. به نظر بحوث لبا هم مقیَّد نیست.

ما این مبنای بحوث را تأیید نمی کنیم ولی می گوئیم طبق این مبنا که اصلا موضوع ندارد برائت از بقاء تکلیف، چون شک در بقاء تکلیف نداریم. اما نسبت به داعویت و محرکیت تکلیف، او که حکم عقل است، در موارد شک در امتثال هم بلااشکال عقل حکم می کند به محرکیت و داعویت تکلیف.

پس طبق این مبنای بحوث ما نه نسبت به بقاء خد تکلیف شک داریم و نه نسبت به داعویت آن، چون مراد از داعویت داعویت عقلیه است که در موارد شک در امتثال محرز است.

پس اینکه در تعلیقه بحوث فرموده اند که طبق مبنای بحوث هم ولو شک در بقاء تکلیف نداریم بعد از این مثلا نمازی که خواندیم مع توارد حالتی الطهارة و الحدث، ولی شک در داعویت تکلیف که داریم. امتثال مسقط داعویت و محرکیت تکلیف که هست، شک در داعویت تکیلف داریم بعد از شک در امتثال، برائت از داعویت آن جاری می کنیم.

اقول: این اشتباه است، مراد از داعویت داعویت عقلیه است، ما در موارد شک در امتثال علم داریم به داعویت عقلیه از باب قاعده اشتغال.

ولذا طبق مبنای بحوث نه شک در بقاء تکلیف داریم و نه شک در داعویت تکلیف در موارد شک در امتثال، ولذا برائت از بقاء تکلیف موضوع ندارد. این راجع به این بحث در رابطه با قول اول.

اما قول دوم قول صاحب کفایه بود که گفت در مجهولی االتاریخ مقتضی برای جریان استصحاب نیست و هکذا در مجهول التاریخ فی قبال معلوم التاریخ. فقط استصحاب در معلوم التاریخ در توارد حالیت جاری است.

که ما این نظر را هم رد کردیم.

فقط یک مطلبی را بگویم وبعد وارد بحث از قول ثالث و قول رابع که قول امام بود بشویم.

آن مطلب این است که ما در ابتداء استصحاب یک اشکالی بود این اشکال را پذیرفتیم و چه بسا پذیرش آن اشکال منجر بشود به اینکه کسی در اینجا بگوید نظر صاحب کفایه تأیید می شود.

آن اشکال چی بود؟ گفتیم اگر شما علم دارید که یا این شیء در ساعت 7 موجود شده و یا ساعت 8، والان ساعت سر ساعت 8 است. اگر احتمال بدهید که در فرضی که ساعت 7 موجود شده تا ساعت 8 باقی است، پس این شیء می گوئید یا ساعت 7 موجود شده که الان ساعت 8 است و محتمل البقاء است، یا ساعت 8 که الان هست موجود شده است. اینجا اشکال ندارد استصحاب می کنیم، می گوئیم این شیء قطعا موجود شده یا سر ساعت 7 یا ساعت 8، و تعبد می شویم به وجود این در این ساعت 8، چون لاتنقض الیقین بالشک شامل آن می شود، شما یقین به وجود این شیئ دارید اجمالا و شک در یقین دارید به وجود آن یا ساعت 7 یا ساعت 8 و شک دارید در وجود آن در ساعت 8، لاتنقض الیقین بالشک.

اما می گفتیم اگر ساعت 7 موجود شده بدانید که نابود شده، دیگر تا ساعت 8 موجود نیست، می شوند متباینین، یا سر ساعت 7 موجود شد و از بین رفت و یا سر ساعت 8 الان موجود شده است. به تعبیر بحوث که ما هم قبول می کردیم معنا ندارد شما بگوئید خب ما اصل وجود این شیئ را فی احد الزمانین می دانیم پس یقین به وجود این شیء الان، رکن استصحاب که یقین به وجود است فی احد الزمانین تمام می شود، شک در وجود در ساعت 8 هم که داریم، ارکان استصحاب تمام می شود. می گفتیم این مطلب درست نیست، چرا؟ چون استصحاب یعنی تمسک به یقینِ به وجود سابق برای حکم به بقاء. اگر وجودِ در زمان سابق مباین باشد با بقاء، مثل این مثال که وجود در ساعت 7 ضد وجود ساعت 8 است و مباین با اوست، این خلاف ظاهر است که از لاتنقض الیقین بالشک ما کمک بگیریم بگوئیم من می دانم یا این شیء ساعت 7 موجود شد و نابود شد یا الان که ساعت 8 هست موجود شده، بعد نتیجه بگیریم پس ساعت 8 موجود است، یعنی از ضد و مباین و دشمن بخواهیم تأیید بگیریم وجود ضد دیگر را، این عرفی نیست. لسان استصحاب قصور دارد که ما بگوئیم ما می دانیم زید یک آن قیام کرد، یا سر ساعت 7 قیام کرد ونشست، یا سر ساعت 8 که الان است قیام کرده است. بگوئیم می دانیم به وجود قیام زید فی احد الزمانین، پس نتیجه بگیریم الان هم که شک داریم در وجود قیام زید تعبد می شویم به وجود قیام زید. آقا شما از علم اجمالی به متباینین که یا زید سر ساعت 7 یک آن قیام کرد یا سر ساعت 8 که الان است می خواهید برسید که سر ساعت 8 قیام کرده است؟ لاتنقض الیقین بالشک این را می گوید که از ضد کمک بگیرید برای اثبات وجود ضد دیگر؟ این عرفی نیست. این را ما وفاقا للبحوث در ابتداء استصحاب گفتیم.

اشکال: عدم جریان استصحاب به علت توقف بقاء بر یقین به ضد (بین ساعت 7تا8)

اینجا به ما اشکال می شود، گفته می شود که آقا اتفاقا ما نحن فیه مصداق همین مطلب شماست، چرا؟ برای اینکه ما یا از ساعت 7 تا 8 متطهر بودیم و از ساعت 8 تا الان محدث، این یک فرض. فرض دیگر اینکه از ساعت 7 تا ساعت 8 حدث بودیم و از ساعت 8 تا الان متطهر. اینها متباینین هستند، یا ساعت 7 تا 8 متطهر بودیم والان محدثیم یا ساعت 8 تا 9 متطهر بودیم، تطهر ساعت 7 تا 8 مباین و مقابل و ضد تطهر ساعت 8 تا 9 است، اینها ضدان هستند، چون توارد حالتین است، من می دانم یا از ساعت 7 تا 8 متطهر بودم که در این صورت از ساعت 8 تا الان محدثم، و یا از ساعت 8 تا الان متطهرم. تطهّر از ساعت 7 تا 8 در مقابل تطهّر ساعت 8 تا الان است، اینها متباینان هستند، علم اجمالی به این متباینین بخواهد رکن استصحاب را درست کند برای تعبد به احدهمای معین برای اینکه بخواهیم بگوئیم ما از ساعت 8 تا الان متطهریم؟ خب اینکه یک ضد بود، علم اجمالی به احد الضدین رکن استصحاب را تشکیل بدهد برای تعبد به ضد دوم؟ این مثل این می ماند که بگوئیم ما علم اجمالی داریم یا زید موجود است یا عمرو، پس تعبد می کنیم که عمرو موجود است؟ این چه تعبدی است؟ تعبد به یک ضد بخاطر علم اجمالی به جامع احد الضدین؟ آن هم از لاتنقض الیقین بالشک بخواهیم این را در بیاوریم؟ این اشکال قابل توجهی است.

جواب: ساعت متیقن 7 و8 است وساعت مشکوک ساعت 9

اقول: به نظر ما جواب این اشکال این است که این اشکال عرفی است عقلی که نیست، اشکال عرفی با این برطرف می شود که عرف سه زمان تصور می کند:

سر ساعت 7 و سر ساعت 8 و الان که ساعت 9 است. نه اینکه کل ساعت 7 تا 8 یک طرف، و کل ساعت 8 تا 9 هم یک طرف، بشوند ضدان متباینان، اگر اینجور بود اشکال وارد بود. ولی عرف می آید جدا می کند سه زمان در نظر می گیرد: سر ساعت 7 و سر ساعت 8 و الان هم که ساعت 9 است. شک در بقاء طهارت را فقط در ساعت 9 لحاظ می کند، اما دیگر این را خارج می کند از آن طرف علم اجمالی به یقین سابق، یقین سابق به این است که من یا ساعت 7 وضوء گرفتم یا سر ساعت 8. پس موقعی که یقین سابق را می گوید زمان شک در بقاء را لحاظ نمی کند، فقط زمان یقین به حدث مردد بین ساعت 7 و ساعت 8 را لحاظ می کند. این عرفی است، می گوید من یقین دارم که یا ساعت 7 وضوء گرفتم یا ساعت 8، این یقین به وجود وضوء فی احد الزمانین را درست می کند، وقتی می خواهد شک در بقاء را لحاظ کند می آید یک زمان دیگر را نه آن احد الزمانین را، زمان دیگر را که ساعت 9 است لحاظ می کند، می گوید آن طهارت معلوم بالاجمال یا سر ساعت 7 یا سر ساعت 8، ساعت 9 محتمل البقاء است، چون شاید ساعت 8 بوده آن وضوء. به نظر ما این باعث می شود دلیل استصحاب از اینجا منصرف نشود. تنها جوابی که ما داریم این است ولذا قول دوم را هم ابطال کردیم.

سؤال وجواب: سر ساعت 8 استصحاب جاری نیست، اگر بدانید یا ساعت 7 وضوء گرفتید و وضوئتان قطعا سر ساعت 8 دیگر نیست، در این فرض، و یا الان که ساعت 8 است اگر اینطور فرض کنید که آن اول وضوئتان هست، که همچنین فرضی ما نداریم، بله ما اشکال را مسجل می دانیم، شما فقط دو زمان را لحاظ کردید. برنگردیم به بحث سابق اجازه بدهید بحث بعدی را دنبال کنیم.

اما قول سوم و چهارم، قول سوم قول محقق حلی در معتبر بود که تکمیلش در قول رابع بود که قول حضرت امام بود مطرح شد، و حاصل قول امام این بود:

حاصل قول مرحوم امام، عدم جریان استصحاب مماثل حالت اسبق لعدم الیقین السابق، کلی قسم ثالث است

امام فرموده اند: شما که می گوئید در جائی که حالت اسبق یعنی ساعت 6 صبح یقینا خواب بودید و محدث شدید، ساعت 7 و 8 را که حساب می کنید می گوئید در یکی از این دو ساعت هم من خواب دوم رفتم. و لذا استصحاب می کنید حدث عند النوم الثانی را و می خواهید معارضه بیاندازید با استصحاب طهارت یا 7 یا ساعت 8 را. امام فرمود اشتباه می کنید، این استصحاب حدث عند النوم الثانی جاری نیست، چرا؟ ایشان فرموده اند چون شما علم اجمالی ندارید به حدث غیر از آن حدث ساعت 6. چون اگر این نوم ثانی در ساعت 7 بود نوم بعد النوم است او که سبب حدث نیست. می دانید مثل چه می ماند؟ مثل این می ماند که شما بگوئید من علم اجمالی داریم یا ساعت 7 چای خوردم یا ساعت 8 خواب رفتم، آیا این علم اجمالی مؤثر است؟ خب یک طرفش چای خوردن ساعت 7 است، چای خوردن ساعت 7 که سبب حدث نیست، اینکه علم اجمالی به حدث درست نمی کند. خواب دوم هم اگر ساعت 7 باشد هیچ فرقی با چای خوردن ندارد. شما خواب اول که رفتید وضوئتان باطل شد، حالا بعد که از خواب بیدار شدید بین چای خوردن و خواب دوم در اینکه هیچکدام سبب حدث جدید نیست فرقی نمی کند. لذا شما علم اجمالی پیدا نمی کنید، چون یک طرفش بلا اثر است، نوم ثانی اگر در ساعت 7 باشد بلا اثر است سبب حدث نیست.

خب این فرمایش امام بود، پس ما علم اجمالی به حدث اما فی الساعة السابعة او فی الساعة الثامنه یک علم اجمالی به شیئی که موضوع اثر فعلی باشد نداریم. چون ممکن است نوم ثانی در ساعت 7 بوده و او سبب حدث جدید نشده است.

بله علم اجمالی به نوم ثانی اما فی الساعة السابعة او الثامنه داریم، ولی این نوم ثانی در ساعت سابعه مثل این است که ما در ساعت سابعه چای بخوریم، علم اجمالی پیدا کنیم که یا ساعت سابعه چایی خوردیم یا ساعت ثامنه خواب دوم رفتیم، اینکه اثر ندارد. ولذا ایشان فرموده است علم اجمالی منحل است. ما یقین داریم قبل از وضوء یک حدثی داشتیم ساعت 6، وآن حدث معلوم الارتفاع است، و شک داریم که بعد از وضوء حدث دومی به وجود آمد یا نیامد، می شود شک بدوی، أین العلم الاجمالی بوقوع الحدث؟ شک بدوی است اصل عدم نوم بعد از وضوء است.

سؤال و جواب: اینکه امام اگر این نوم ثانی معلوم التاریخ باشد ساعت 7 و نیم نوم ثانی بود، اینجا قبول دارند استصحاب حدث عند النوم الثانی را به عنوان استصحاب کلی و معارض می گیرند با استصحاب طهارت که ضد حالت اسبق است، اشکال این را با توضیح بعدا عرض می کنیم.

استاد: استصحاب مثل حالت اسبق کلی قسم ثانی است نه ثالث، چون بقاء غیر از حدوث است

اقول: اشکال اصل مدعای امام این است که ما قبول داریم که نوم ثانی اگر ساعت 7 باشد سبب حدث جدید نیست، این را ما قبول داریم. اما خدمت امام عرض می کنیم که این استصجاب حدث عند النوم الثانی، حدث در زمان نوم دوم ولو نمی دانیم مسبب از نوم دوم است، این استصحاب استصحاب کلی قسم ثانی است نه استصحاب کلی قسم ثالث. و ما هم نمی گوئیم این علم اجمالی منجز است می گوئیم رکن استصحاب را درست می کند. علم اجمالی به حدث در زمان نوم ثانی. یعنی ما می دانیم در زمان نوم ثانی محدث بودیم، این یا ساعت 7 بود یا ساعت 8، واین استصحاب کلی قسم ثانی است که شما هم قائل به جریان آن هستید نه استصحاب کلی قسم ثالث.

والوجه فی ذلک: شرط جریان استصحاب کلی قسم ثانی این است که آن مستصحب ما مثلا کلی انسان فی الدار یوم الجمعه که استصحاب می شود دقیقا منطبق باشد این جامع و این کلی بر آن فرد که معلوم الحدوث و معلوم الارتفاع بوده است، مثلا روز جمعه زید در خانه بوده است و روز شنبه می دانیم زید خارج است، اگر بخواهیم استصحاب کنیم بقاء الانسان فی الدار را چون احتمال می دهیم همراه با زید عمرو بوده است، این می شود کلی قسم ثالث، چرا؟ چون شما مستصحبتان وجود الانسان فی الدار یوم الجمعه است، دقیقا منطبق است بر وجود زید فی الدار یوم الجمعه. دقیقا بر او منطبق است، این می شود استصحاب قسم ثالث. اما اگر دقیقا بر او منطبق نباشد، یکی که متیقن سابق است مربوط به حدوث است ولی مستصحب کلی ما مربوط به بقاء است، این کلی قسم ثالث نیست.

مثال ذلک: ما روز جمعه یقین داریم زید در این خانه بوده است، روز شنبه یک صدای حزین قرآن خواندنی از این خانه می آمد، نمی دانیم همان زید است یا عمرو است، گذشت شد روز یکشنبه زید از خارج کشور به ما زنگ می زند می فهمیم زید دیگر داخل خانه نیست، ولی احتمال می دهیم امروز که یکشنبه است آن انسان روز شنبه زید نبوده است اونی که صدای حزین قرآن به گوش ما می رسید از او، بلکه او عمرو بوده است. خب آیا این استصحاب بقاء انسانی که روز شنبه یقینا در خانه بود این استصحاب کلی قسم ثالث است؟ ابدا. چون ممکن است انسان روز شنبه همان زید روز جمعه بوده ولی یقینی نیست، ممکن است بقاء او بوده ولی یقینی نیست، ما اینجا استصحاب می کنیم وجود انسان روز شنبه را فی الدار که ممکن است بقاء زید فی الدار یوم الجمعه باشد ومعلوم نیست فرد جدید باشد، ولی اگر زید نباشد بقاء زید است نه وجود زیدِ روز جمعه. این می شود کلی قسم ثانی.

مانحن فیه هم از این قبیل است، در مانحن فیه هم من متیقن سابقم حدث ساعت 6 است نه حدث ساعت 7، و من علم اجمالی دارم به یک حدث عند النوم الثانی که اگر ساعت 7 باشد بقاء حدث ساعت 6 است نه حدوث آن. اینکه کلی قسم ثالث نیست بلکه کلی قسم ثانی است. مثل همان مثال استصحاب بقاء انسان فی الدار یوم السبت که شاید بقاء زید یوم الجمعه بوده است، با شاید که استصحاب کلی قسم ثالث درست نمی شود. این کلی قسم ثانی است ولذا استصحاب آن جاری است بلااشکال عندنا.

اما آنچه که راجع به معلوم التاریخ که حدث معلوم التاریخ است ایشان فرموده، او هم تمام نیست واشکال ایشان در مجهول التاریخ در آنجا هم می آید. این را فردا اشاره می کنیم و قول خامس را هم مطرح می کنیم و تمام می کنیم و وارد تنبیه بعدی می شویم انشاء الله.